

درس سیصد و پنجاه و هفتم: صوت ۳۷۸

بحث در دوران امر بین متباینین (۷)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱...

۱. تلمیذ: باید قبل از ماه رمضان سال آینده اگر
توان اداء روزه را نداشت کفاره بدهد یا اینکه باید
صبر کند؟ یعنی همین که انسان موفق نشد باید کفاره
همین روزه را بدهد و اگر موفق شد نباید بدهد؟
استاد: نه دیگر، این بر ذمه اش می ماند.

تلمیذ: کفاره؟

استاد: نه، قضاء بر ذمه اش هست و این قضاء تا سال آینده ادامه پیدا می کند،
اگر بعد از سال آینده که حلول ماه جدید شد نتوانست، آن موقع این مبرم
می شود ولی تا آن موقع نه و باید قضاء انجام بدهد.

تلمیذ: پس این کفاره هایی که مردم موقع
پرداخت فطریه می دهند حکمش چیست؟!
استاد: کفاره چه؟

تلمیذ: کفاره اینکه امسال روزه نگرفته اند.

استاد: نگرفته خب باید قضایش را به جا بیاورد.

تلمیذ: می دانم آن قضائش را که قبول دارم، کفاره
را عرض می کنم.

استاد: کفاره ندارد.

تلمیذ: خب مردم عملاً می دهند.

تلمیذ: شاید برای گذشته‌شان است. مردم این‌طور نیستند پول بدهند!

تلمیذ: مواردی به خود من رجوع کردند سؤال

می‌کنند چقدر باید کفاره بدهیم برای کسی که

نتوانست روزه سال را بگیرد؟!

استاد: خب شاید عمداً روزه‌اش باطل شده است دارد کفاره آن را می‌دهد!

تلمیذ: خب آن دیگر شرایط خاص خودش

است.

استاد: همان قضاء اگر به نحو عادی باشد کفاره نمی‌خواهد. همان ﴿فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾* است و کفاره ندارد.

تلمیذ: مواردی مثل زن حامله که روزه نمی‌تواند

بگیرد یا پیرمرد!

استاد: حالا آن شخص حامله هم همین‌طور است، شاید بعداً بتواند بگیرد ولی یک وقتی اصلاً به‌طور کلی دیگر زمینه برای قضاء یا روزه منتفی می‌شود، مثل شیخ هَرَم، او می‌تواند بدهد ولی اگر شخص حامل باشد تا سال دیگر مجال دارد و لعلّ اینکه در این مدت بتواند بگیرد. یا فرض کنید کسی که ناراحتی کلیه دارد، این دیگر نباید به‌طور کلی روزه بگیرد. او هم می‌تواند همان بعد از ماه رمضان کفاره‌اش را بپردازد.

تلمیذ: برای سال‌های قبل که سالم بود و مشکلی

نداشت هم باید بدهد؟!

استاد: سال‌های قبلش مگر روزه نگرفته است؟

تلمیذ: مثلاً مشکل کلیه نداشته است، سفر بود و

مسئله‌ای بوده است.

استاد: خب قضایش را باید بدهد.

تلمیذ: الآن دیگر نمی‌تواند قضاء بگیرد.

استاد: صحبت در این است که اگر سالم باشد بلافاصله نمی تواند بدهد. باید تا سال بعد صبر کند اما کسی که ناراحتی کلیه دارد این دیگر جزو مرخصین شده است؛ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِ الْمُرْخَصِينَ! این دیگر باید کفاره بدهد و در اینجا شرط متأخر ندارد یعنی نفس خود ناتوانی خودش اقتضاء سقط را می کند؛ اقتضاء سقط قضاء را می کند و کفاره اش را باید بدهد.

تلمیذ: شیخِ هرم هم باید بدهد؟

استاد: بله.

تلمیذ: یک بار خدمت شما عرض کردم فرمودید که روزه بر او واجب نیست.

استاد: نه، دوتا است؛ در یکی اصلاً به طور کلی زمینه از بین می رود ولی یک وقتی نه به آن حد نیست اما توان ندارد. یک وقتی اصلاً به طور کلی زمینه نیست مثلاً پیر مفلوک است برای او دیگر اصلاً وجوب ندارد.

تلمیذ: موارد مصرف کفاره هم مثل فطریه است؟

استاد: بله.

تلمیذ: هر روز به یک نفر بدهد؟

استاد: نه.

تلمیذ: نان بخرد و یا چیزی، پول هم می شود؟

استاد: بله.

*. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلَا وَلَكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ انوار الملكوت، ج ۱، ص ۶۱:

«ماه رمضان، آن ماهی است که در آن قرآن فرود

آمده است، درحالی که این قرآن برای مردم هدایت

است، و در این هدایت دلائل و براهین ساطعه و

بحث راجع به اقتضای علم اجمالی و یا علیت در اجتناب از اطراف علم اجمالی بود. اشکالاتی بر مرحوم آخوند وارد شد و تمام آن اشکالات بر این مدار دور می‌زد که مرحوم آخوند بین علیت و اقتضاء قائل به تفکیک شدند. علیت را موجب یا موجب انبعاث بعث و یا زجر در نفس نبوی یا وکّوی می‌دانند

شواهد روشن و واضح است؛ و آن کتابی است که فارق بین حقّ و باطل است. (و جدا کننده میان راه سعادت از شقاوت، و نور از ظلمت پس هر کسی دریابد ماه رمضان را باید روزه بدارد و هر کدام از شما که مریض یا در حال سفر بود باید به تعداد روزه‌هایی که در ماه رمضان خورده است، قضا کند خداوند پیوسته برای شما آسانی و سهولت در اوامر و تکالیف خود را خواسته است و هیچ‌گاه برای شما سختی و عسرت و در مضیقه افتادن را نخواسته است تا اینکه عدد روزه را تکمیل کرده و خدا را به عظمت یاد کنید که شما را هدایت فرمود، باشد که (از این نعمت بزرگ) سپاسگزار شوید.»

که در این صورت فعلیت برای تنجّز تکلیف حاصل می‌شود اما در مقام اقتضاء بعث و یا زجر معلوم نیست که در نفس رسول و یا امام علیه‌السّلام تحقق پیدا کرده باشد. بنابراین اجتناب از اطراف لازم نیست و ادله براءت شامل مانحن‌فیه خواهند شد.

اما ممکن است ما از طرف مرحوم آخوند در اینجا یک جوابی بدهیم و آن این است که در خصوص موجب علم اجمالی ما قائل به تفکیک بشویم؛ یک وقت اشتباه در مصداق در اطراف علم اجمالی به مکلف برمی‌گردد اما از ناحیه شارع دلیل خطاب تمام و تامّ است. در این صورت می‌توانیم بگوییم که علم اجمالی علیت تامّه برای تنجّز و برای احتیاط در اطراف پیدا کرده است. یک وقت آن موجب برای علم، از خود شارع محلّ برای تردید و تشکیک است یعنی دلیل در دلّیت خودش تامّ نیست. خب مسئله در اینجا با مسئله اولی تفاوت می‌کند.

تامّیت دلیل از ناحیه شارع در اینان

مشتبهین

تردد از ناحیه مکلف در إنائین مشتبهین

در قضیه إنائین مشتبهین دلیل از ناحیه شارع تامّ است؛ **اجتنب النجس** یا **لا تشرب الخمر** علیتش از ناحیه شارع تامّ است متتها در مقام عمل از طرف مکلف، این إنائین مشتبه و مردّد است. در اینجا می‌توانیم بگوییم که پس به مقتضای تمامیت تکلیف و تمامیت دلیل، وجوب موافقت قطعیّه و حرمت مخالفت قطعیّه اقتضای عمل به اطراف را می‌کند؛ هردوی اینها؛ اول حرمت مخالفت قطعیّه موجب می‌شود که اجتناب از أحدهما بشود و وجوب موافقت قطعیّه اقتضاء می‌کند اجتناب از کلیهما بشود. و مسئله همین‌طور است در مورد قصر و اتمام و یا در باب وجوب صلاة جمعه یا صلاة ظهر که در آنجا از ناحیه شارع ممکن است اشکالی نباشد و شارع خودش مسئله را بیان کرده است متتها آن کاتب در کتابت دچار خطا شده است؛ حالا یک «لا» را نیاورده است یا یک «لا» را حذف کرده است مثلاً «یَجِب» را «لا یَجِب» نوشته است یا «لا یَجِب» را «یَجِب» نوشته است!

خیلی اتفاق افتاده است و می‌افتد؛ یکی از آقایان بود، یک وقتی ما پیش ایشان بودیم و درس می‌خواندیم. ایشان می‌گفت که من در کتاب کافی به موارد عدیده‌ای به این نکته برخورد کردم که خودم یادداشت کرده‌ام یکی از آنها حدیث رفع بود. حدیث سعه بود! می‌گفت که در موارد عدیده‌ای من از کافی به این نکته برخورد کردم که سهو القلم کاتب موجب تبدل عبارات و تبدل کلمات شده است و با توجه به نسخ دیگر اصلاً به‌طور کلی تنافی از میان برداشته شده است. یعنی وقتی که به نسخ دیگر مراجعه کردیم می‌بینیم که فلان نسخه این را اصلاً بدون نقطه دارد، حالا اینکه نقطه گذاشته است کار را خراب کرده است. خب معلوم است این نقطه نداشته است و یا اینکه مثلاً نقطه‌اش را حذف کرده است.

خیلی اتفاق می‌افتد، خود ما در نوشتاری که می‌کنیم وقتی که اِدیت^۱ می‌کنند معلوم می‌شود مثلاً چقدر نقطه نگذاشتیم یا عبارت انتهاء ندارد و ... آن

۱. Edit: ویرایش کردن، ویراستاری کردن.

موقع هم همین‌طور بوده است. مثلاً کاتب داشته می‌نوشته یک‌دفعه خانمش صدایش کرده است که بیا سفره را انداخته‌ام، این دیگر یادش رفته چه باید بنویسد! حالا نمی‌داند آن بیچاره مکلفینی که پانصد سال دیگر می‌آیند چه گرفتاری‌ای می‌کشند! کاتب برای اینکه آشی که مخدره درست کرده است سرد نشود زود کتابت را رها می‌کند و به دنبال مطلوب همه چیز را کنار می‌گذارد، از این موارد خیلی اتفاق می‌افتد!

ایشان می‌گفت که من همهٔ موارد را یادداشت کرده‌ام که از این قبیل با این کیفیت خیلی تنافی برداشته می‌شود. اینجاست که انسان هم باید دقت کند یعنی این موارد را نباید از نظر دور کند و این احتمال را باید بدهد. علی‌کلّ حال در اینجا دلیل از ناحیهٔ شارع تامّ است و شارع دلیل را بدون تنافی ذکر کرده است و بعد این کاتب در اینجا به واسطهٔ عبارت، مطلب ایجاد کرده است خب در اینجا باز علیت، علیت تامّ است و باید نسبت به اطراف علم اجمالی احتیاط را رعایت کرد.

اما - همان طور که بعضی ها این مطلب را گفته اند
- در خود روایت راوی مسئله در آنجا فرق کند؛ مثلاً
یک روایت را زرارہ از امام صادق علیہ السّلام به این
کیفیت نقل می کند و روایت دیگری را اُبی بصیر نقل
می کند. خب این از آن مواردی است که این را هم
را جزو موارد مقطوع العلیه و علیت تامّہ ذکر
کرده اند. چرا؟ چون گرچه دو راوی در اینجا دو
روایت مختلف نقل کرده اند ولی از باب قبول
حجیت ثقہ و اتّباع کلام ثقہ، باید به روایت زرارہ
عمل بشود و این به جای خودش محفوظ است و
چیزی در اینجا با او معارضه نمی کند.

بحث در متنافیین به عنوان متباینین که نیست تا
دوران امر بین متناقضین باشد و اثبات هر طرف از
تکلیف اقتضای نفی طرف مخالف را بکند. بین
حرمت و وجوب که بحث نیست! مثبتین هستند
فرض کنید که صلاة جمعه و صلاة ظهر یا قصر و
اتمام، خب منافاتی ندارد که هم قصر را بخواند و هم
اتمام را بخواند! چه اشکالی دارد؟! هم صلاة ظهر را
بخواند و هم صلاة جمعه را بخواند! خب از آن طرف
پس کلام زرارہ کلام اُبی بصیر را نفی نمی کند بلکه

زراره در دلالتش می‌گوید که من از امام این را شنیده‌ام و بقیه به من ارتباطی ندارد. حالا اگر اَبی‌بصیر طور دیگر شنید یا مطلب دیگر شنید من نمی‌دانم، من از امام این را شنیدم و این را هم ابلاغ می‌کنم. بسیار خب مقتضای **صَدَقَ الْعَادِلُ** عمل به روایت زراره است و این مشخص است. از آن طرف اَبی‌بصیر هم بیاید بگوید، ما هم همین کار را می‌کنیم و همین را به مردم می‌گوییم. او این طور می‌گوید، حالا زراره طور دیگری شنیده است یا گوشش تیزتر بوده است بنده اطلاع ندارم.

ما چاره‌ای نداریم در اینجا جز اینکه به این عمل کنیم. گرچه می‌دانیم در اینجا امام علیه‌السلام هردو را نگفته است که هم صلاة ظهر واجب است و هم صلاة جمعه واجب است، این را که می‌دانیم که یک ارتکاز خارجی و ارتکاز ذهنی نسبت به این قضیه داریم ولی راه وصول به این ارتکاز چگونه است؟! آن راه پیش ما نیست. ما هستیم و این امارات؛ این اماره دلالت بر وجوب صلاة ظهر می‌کند و این اماره دلالت بر وجوب صلاة جمعه می‌کند، اقتضای عمل

به امارات که یک اقتضای عقلائی است یا اقتضاء شرعی است این الزام عمل به مفاد هردو روایت را [اقتضاء] می‌کند و این‌هم از مواردی است که علم اجمالی به عنوان علت تامّه در اینجا مطرح است.

اما اگر در یک مورد مولا مطلب را به واسطه بگوید و واسطه هم واسطه واحد است و آن واسطه در بیان آن روایت نتواند مفاد آن روایت را برساند یعنی واسطه که می‌خواهد این را بیان بکند و بگوید که صلاة ظهر واجب است یا صلاة جمعه، عبارتش طوری است که انسان متوجه نمی‌شود که بالأخره نماز ظهر واجب است یا نماز جمعه، عبارت مغلق باشد و یا اینکه موضوع را خوب روشن نکرده و بیان نکرده باشد که فرض کنید مقصود امام علیه السلام از غناء چه غنائی است؟! مسئله را روشن بیان نکرده است و یا اینکه فرض کنید امام علیه السلام از مسافت چه مقداری را قصد کرده‌اند؟! آیا حدّ ترخّص را داخل در مسافت قرار داده‌اند یا حدّ ترخّص خارج از مسافت است و باید تمام بخواند؟! این را راوی نتوانسته در روایت بیان کند.

یا اینکه من باب مثال انسان در خدمت امام نشسته

است - خیلی اتفاق می افتد - حالا در بعضی موارد
 راوی سؤال می کند اما اگر برای راوی کاری پیش آمد
 و سؤال نکرد مثلاً شخصی خدمت امام صادق یا
 موسی بن جعفر علیهما السّلام آمده است و یک
 حکمی را پرسیده است و حضرت هم جوابی دادند.
 شخص دیگر آمده همان سؤال را پرسیده است و
 حضرت جواب مخالف داده اند. این شخص هم
 موقعیت برایش پیش نیامده است تا سؤال کند که
 بالأخره این حرفتان را بگیریم یا آن حرفتان را
 بگیریم؟! اتفاق افتاده است! امام علیه السّلام فرمودند
 که اگر این طور کنیم پس حقن دماء کی حاصل
 می شود؟!^۱ حالا این بلند شود در همین فاصله بدون

۱. تهذیب الأحکام، ج ۶، کتابُ الجِهَادِ و سیرَةِ الإمامِ عَلَیهِ السّلام، ۷۹ -
 بابُ النّوادر، ص ۱۷۲، ح ۱۳:

«عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ: **«إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَّةُ لِيُحَقَّنَ بِهَا الدَّمُ
 فَإِذَا بَلَغَتِ التَّقِيَّةُ الدَّمَ فَلَا تَقِيَّةَ.»**»

ترجمه: «ابو حمزه ثمالی گوید که امام صادق
 علیه السّلام فرمودند: «تقیّه در حقیقت برای
 جلوگیری از ریختن خون ها قرار داده شده است پس

اینکه از امام سؤال کند از خانه بیرون آمده است و همین شخص برای یک عده نقل کرده است که من خدمت امام بودم و این طور شد. این می شود [شبهه] از طرف خود امام یعنی در اینجا شبهه از طرف خود شارع است و اصلاً به راوی کاری ندارد منتها راوی می بایست در اینجا سؤال کند که کدام یک از این دو [صحیح است]؟!!

یا اینکه اصلاً به طور کلی آن شخصی که در آنجا نشسته است و جاسوس و عین خلیفه است که این را شنیده است اصلاً اهل سؤال و این حرف ها نیست، بعداً این آدم خوبی می شود و وقتی که آدم خوبی شد قضیه این مجلس را تعریف می کند، او خودش هم نمی داند که حکم شرعی کدام است؟! حالا توبه کرده است. یا اینکه اصلاً توبه هم نکرده است ولی ما به وثاقت قبولش داریم؛ وثاقت این آقای اطلاعاتی را که الآن آمده در مجلس موسی بن جعفر علیهما السلام نشسته است قبول داریم! گرچه

هرگاه تقیه منجر به ریخته شدن خون شود، دیگر تقیه نباشد.»

اطلاعاتی است ولی بالأخره حرفش را راست می‌زند
البته بعضی وقت‌ها! اطلاعاتی‌ها که حرف راست
نمی‌زنند!! حالا ما می‌بینیم که این دروغ نمی‌گوید و
راست هم می‌گوید که امام دو نحو جواب دادند،
خب در اینجا ما علم اجمالی داریم که یا این واجب
است یا حرام است؟! یا قصر واجب است یا اتمام؟!
یا اخفای بسم الله واجب است یا جهر به بسم الله و
در این مسئله ما شک داریم. پس این از ناحیه شارع
است و اینجا از آن مواردی است که این علم اجمالی
به عنوان اقتضاء است نه به عنوان علیت تامّه؛ یعنی
خود تشکیک از ناحیه شارع است، مکلف در اینجا
چه کار کند؟! هم اخفاء کند و هم جهر کند؟! اینکه
نمی‌شود. یا اینکه یکی را جهر کند و یکی را اخفاء
کند؟! یا در مورد قصر و اتمام می‌بینید امام
علیه السلام گفته‌اند که قصر بخوان بعد او گفته است
که اتمام بخوان! بالأخره بنده چه کار کنم؟! اینجا آن
مسئله بعث و مسئله زجر در نفس ولوی یا نبوی
تحقق پیدا نکرده است که روی کدام یک از اینها
دست بگذارد و اینها را انجام کند. این یک مسئله

اما اگر بخواهیم نسبت به این قضیه دقت کنیم باید بگوییم که در مواردی که خود زراره یا خود اُبی بصیر باهم اختلاف دارند گرچه **صَدِّقُ الْعَادِل** در اینجا اقتضاء عمل به کلام عادل را می‌رساند اما صحبت در اینجا این است که به اینها با چه دیدی باید نگاه کرد؟ آیا زراره به عنوان یک دلیل مستقل و واسطه استقلال در اینجا کلامش مأمور به است یا زراره به عنوان مرآت از کلام امام صادق در اینجا مطرح است؟! شکی نیست که به زراره به دید استقلال نمی‌شود نگاه کرد به جهت اینکه زراره یک فردی است که از خودش وجودی ندارد، شارع و مبین احکام نیست و کلام او لولا حکایت از کلام امام ارزشی برای ما ندارد. حالا آدم خوبی هست به جای خودش، به ما چه مربوط است؟! کلام زراره در وقتی منجزیت دارد که حکایت از کلام امام بکند اما وقتی که حکایت از کلام امام نکند آن موقع دیگر منجزیت ندارد!

بنابراین در دوران امر بین قصر و اتمام و یا بین صلاة ظهر و یا صلاة جمعه اگر ما با اختلاف در راوی

برخورد کردیم، در اینجا می‌توانیم بگوییم که این تشکیک از ناحیه شارع است نه از ناحیه راوی. چرا؟ چون کلام امام علیه‌السّلام در واقع به ما نرسیده است و بلاغ در اینجا ناتمام است نه اینکه بلاغ شده است و ما در مصداق تشکیک کردیم بلکه از خود امام علیه‌السّلام مسئله به ما نرسیده است.

شرط تنجّز تکلیف

بالآخره شرط تنجّز تکلیف، بلاغ است و وقتی که بلاغی در کار نباشد بنابراین تکلیف اصلاً تنجّز پیدا نمی‌کند! گرچه در نفس امام علیه‌السّلام یا در نفس رسول این مسئله بعث یا مسئله زجر تحقق پیدا کرده است ولی وقتی بلاغ حاصل نشده است در اینجا همان جنبه تشکیک در کلام شارع موجب عدم تحقق علیت تامّه در مقام تنجّز و در مقام فعلیت می‌شود و دیگر نباید این مورد را از موارد فعلیت تکلیف قلمداد کند و بگویند که زراره در اینجا مطلب را گفته است و قبول است و خبر عادل و ثقه اقتضاء تنجّز را می‌کند، اُبی‌بصیر هم که این مطلب را می‌گوید آن هم اقتضاء تنجّز می‌کند و این را داخل در

آن علم اجمالی منجّز قرار بدهند.

بیان موارد نادر شک در اطراف علم

اجمالی و شبهه از ناحیه شارع

علی‌کُلِّ حال نهایت قضیه و مطلب این است که ما خیلی کم موردی داریم که شک در اطراف علم اجمالی و شبهه از ناحیه شارع باشد. خیلی موارد، موارد نادری است و اکثر این موارد اطراف علم اجمالی مربوط به تعیین مصداق می‌شود و مربوط به مواردی که این از ناحیه شخص است می‌شود. یکی در مورد تیمم است، یکی در مورد زکات است که تحقق اسم مالیت چیست. یکی در مورد این ساز و آواز و غناء و اینها هست. چند مورد خیلی نادری هست که مسئله تشکیک از ناحیه شارع است اما همه این مسائل - اکثر اینها - از ناحیه [مکلف] است؛ احکام بیان شده است و در مصداق شک شده است حکم بیان شده است و خود راوی این را نتوانسته است بیان کند، اختلاف در دو راوی، این مسئله به این کیفیت هست.

در همین‌جا در مسئله اختلاف بین راوی هم ممکن است بگوییم که در اینجا امام علیه‌السّلام

حکم را بیان کرده است. یک وقت راوی یک مطلبی را می گوید و راوی دیگر می گوید که امام در جلسه دیگری به این کیفیت گفته اند، خب انسان می فهمد که این تشکیک از ناحیه امام است. یک وقتی امام مطلبی را می فرماید و انسان می گوید که راوی در اینجا خلاصه اشتباه کرده است، خب امام که تقصیر ندارد! امام گفته است «یَجِب» حالا راوی «لَا یَجِب» شنیده است! گوشش شروع به سوت کشیدن کرد و یک دفعه «یَجِب» «لَا یَجِب» شد! خب تقصیر امام چیست؟! یا اینکه فرض کنید امام گفته است «لَا یَجِب» گوش راوی سنگین بود یا امام «لَا» را آهسته گفت و این «لَا» را نشنید و «یَجِب» را شنید، خب امام در اینجا تقصیر ندارد. این هم در اینجا برگشتش به علیت تامّه است یعنی امام علیه السّلام مطلب را گفته است.

پس ما نمی توانیم ... چون راوی ثقه است ما این قول راوی را حجت بدانیم، نه! یعنی قول راوی به دو قسم تقسیم می شود؛ در بعضی موارد راوی در بیان خودش در ابلاغ تقصیر ندارد و در بعضی موارد

تقصیر دارد. حالا ما تقصیر نمی‌گوییم، قصور دارد. یک وقتی در مجلس واحد یک مطلب را دو نوع نقل می‌کند، پس معلوم است که یکی اشتباه است، قطعاً یکی اشتباه کرده است! یک وقت هم خود دو راوی دو مطلب را در دو مجلس نقل می‌کند که این تشکیک به امام برمی‌گردد و به شأن و به موقعیت برمی‌گردد. آنجا دیگر مسئله صورت دیگری پیدا می‌کند و باید به جهات مرجّحه در آنجا رجوع کرد و تا حدّی که انسان می‌تواند باید جمع کند و اگر نتوانست آن وقت دیگر در باب تعارض می‌رود.

علی‌کُلِّ حال مطلبی که تا امروز مطرح شد این است که کلام مرحوم آخوند در باب علم اجمالی و دوران امر بین متباینین مطرح شد. حالا چه آن متباینین هردو ثبوتین باشند مانند قصر و اتمام یا صلاة جمعه و صلاة ظهر یا هردو نافیین باشند و حکم تحریمی باشند یا یکی حکم وجوبی باشد و دیگری حکم تحریمی باشد، فرق نمی‌کند. مرحوم آخوند مسئله اقلّ و اکثر استقلالین را بعداً ذکر می‌کند. اقلّ و اکثر ارتباطی هم داخل در مانحن‌فیه است، در آن مسئله اقلّ و اکثر استقلالی اصلاً بحث

نمی‌آید. در اقلّ و اکثر ارتباطی بحث می‌آید. صحبت در قصر و اتمام است، در قصر و اتمام یا در موارد دیگری که ذکر شد کلام مرحوم آخوند بر این است که اگر علت، علت تامّه بود اقتضای احراز و احتیاط در اطراف علم اجمالی می‌کند و اگر علم اجمالی علت تامّه نبود بلکه مقتضی بود - نه اینکه خودش علت باشد - این مانعی برای اجرای علم اجمالی نیست نه اینکه واقعاً خودش در علت خودش تام باشد. در اینجا آن وقت این علم اجمالی نمی‌تواند منجّز به اطراف باشد. این یک مسئله بود. اشکالی که بر این قضیه شد عرض شد که این اشکال و برگشتش به این است که کلام مرحوم آخوند در اینجا با کلام ایشان در باب قطع دوتاست. این یکی و دوم اینکه علم اجمالی چه اقتضاء باشد چه علت باشد در هردوی اینها موجب عدم جریان ادله برائت است! سوم اینکه راه تشخیص علت تامّه از اقتضاء چیست؟ از کجا بفهمیم که این علم اجمالی ما مقتضی است یا علت تامّه است؟! این تشخیص دونه **خرط القتاد** است. ما کف دست خودمان را که

بو نکردیم ببینیم این علم اجمالی بعث و زجر در
نفس امام علیه السّلام تحقق پیدا کرده است یا نکرده
است!

جهت تکوینی داشتن علم

اشکال چهارمی که ذکر نشده است اما به نظر
حقیر می‌رسد این است که خود علم جهت تکوینی
دارد؛ وقتی که یک شخص به یک حکم علم ندارد
طبعاً حقیقت علم در وجود او حاصل نمی‌شود و
بحث اصلاً بحث علم اجمالی نخواهد بود و اگر
شخص ولو به هر دلیل و به هر قرینه‌ای علم به
تکلیف برای او حاصل بشود دیگر تحقق بعث و
زجر در نفس نبوی و ولوی یعنی چه؟! برای بنده
علم حاصل شده است برای اینکه تکلیف **إِذَا هَذَا**
إِذَا هَذَا؛ إِمَّا مِنَ الْأَمَارَاتِ وَ إِمَّا مِنَ الْأَصُولِ وَ إِمَّا
مِنْ غَيْرِ ذَلِكَ بحث، بحث علم اجمالی است. اگر
شما علم را منجز می‌دانید در همه جا باید منجز بدانید
و اگر منجز نمی‌دانید پس چرا دیگر در مورد اقتضاء
یا در مورد علیت تامّه در آنجا صحبت می‌شود؟!
به‌طور کلی در آنجایی که اقتضاء هست و علیت تامّه
نیست علم اجمالی گفتن در آنجا خلاف است. یا

باید قائل بشوید بر اینکه ولو علم اجمالی محقق است اما این علم اجمالی منجز برای تکلیف نخواهد بود یعنی خود علم اجمالی را تقسیم به منجزیت یا عدم منجزیت کنید به خاطر موارد، نه اینکه به خاطر تحقق بعث و زجر، چون در هر دو تا بعث و زجر محقق شده است، علیت تامّه و اقتضاء به خود علم اجمالی بر نمی گردد بلکه به موارد بر می گردد.

مثلاً در شبهات غیر محصوره می گویند که علم اجمالی منجز نیست. مگر می شود در یک قطیع غنم پانصدتایی که یک غنم موطوئه است، از کل این پانصد غنم انسان پرهیز کند؟! اصلاً امکانش نیست. یا اینکه فرض کنید حیاط دارالشفاء که چند متر در چند متر است و ده ها متر طول در عرض دارد، شما یک نقطه به اندازه چند سانت می دانید که نجس است حالا به خاطر آن تنجّسی که آن یک نقطه دارد از تمام این صحن و حیاط از آن اول تا آخر اجتناب کنید؟!!

عدم بازگشت تنجز و عدم تنجز در علم

اجمالی به بعث و زجر در نفس ولوی

این شبهات، شبهات غیر محصوره است پس

تنجّز و عدم تنجّز در علم اجمالی به بعث و زجر در
 نفس ولوی برنمی گردد، به او ارتباط ندارد. بالآخره
 اجتناب از نجس واجب است و امام علیه السّلام
 نیامده بگوید که از نجس اجتناب کن مگر در شبهه
 غیر محصوره! امام چنین حرفی نزده است! امام
 علیه السّلام می فرمایند که باید از نجس اجتناب کرد!
 اما خود انسان و خود عقل این را می فهمد که موردی
 را که امام علیه السّلام فرموده است این مورد نیست.
 این دیگر تشخیصش با انسان است. آن موردی را که
 امام می فرماید: «اجتناب کن»، آن مربوط به شبهات
 محصوره می شود مثل ثوبین که أحدهما متنجّس
 است و **یحرم فيه الصلاة** در آنجا اجتناب لازم است
 اما در میان هزارتا ثوب یک ثوب متنجّس هست و
 آب هم نیست حالا بگوییم که از هزارتا ثوب باید
 اجتناب کرد به خاطر این ثوبی که متنجّس است؟!
 یا اینکه فرض کنید انسان با دو ثوب نماز بخواند
 تا اینکه بداند یکی درست است، نه، یک هم چنین
 حرفی نیست یعنی خود عرف و خود عقل به واسطه
 تضییق و به واسطه علم و به واسطه ادراک مسئله
 تضییق و توسعه، موضوع برای احتراز را از کلام امام

استنباط می‌کند و متوجه می‌شود امام علیه‌السلام که فرمودند: **اجتنب عن النجس** این مورد نیست بلکه مواردی است که مورد، مورد مشخص باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد